

وای از شب وای از زن بودن

مرد جوانی است ...
لباس ساده و مد روزی به تن دارد
ریش‌هایش را به مدل جالبی درآورده است .
موهایش هم به عقب شانه خورده اند .
وقتی سوار می‌شدم همه چیز خوب بود .
من طبیعی بودم!
مرد جوان طبیعی بود!
شب طبیعی بود!
سکوت طبیعی بود ...
همه چیز، درست وقتی شروع شد که ماشین وارد خیابانی شد که من آن را نمی‌شناختم .

وای! اینجا کجاست؟
وای! این مرد کیست؟
وای! کجا می‌رویم؟

...
از توی آینه نگاهش میکنم!
شاید بشود فکرش را خواند .
چشم می‌افتد توی چشمش!
وای، عجب نگاه بی رحمی دارد .
دستش می‌رود سمت داشبورد!
وای، دنبال چه می‌گردد!
دستش بدور نواری قفل شد
بعد هم فرو کردش توی دهان مستطیل شکل ضبطش

...
شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم

...
چه خوب است که پشت چراغ قرمز ایستاده ایم
چه خوب است که دور و برمان اینهمه ماشین است
وای! کاش سرنشین یکی از ماشین ها آشنا بود
در را باز می‌کنم و می‌زنم به خیابان!
وای! عجب سکوت نفرینی‌ای

...
... شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم ...

...
آخ! آقا!
می‌شود تا صبح ما همین جا بایستیم و شما نی‌بزینید؟
دست توی جیبش می‌کند و پولی می‌گذارد در دست پیرمرد
خدا را شکر

...
آه!

همه اش که همین آهنگ را می‌خواند

دوباره دستش رفت سمت داشبورد

نه! دنبال نوار نیست!

دنبال چه هستی مردك!؟

نکند چاقویی!

یا ... یا ... یا چی؟

چه میدانم! نکند بیهوشم کند! نکند ... نکند ...

نکند چه؟

لعنت! من چه میدانم! هزار راه هست ... هزار راه ...

حالا مثلا چه تحفه دلچسبی هستی! که مردك هوست را بکند؟

خفه شو! مرد که دنبال تحفه نیست احمق!

هر چه که دستش بیاید غنیمت است ...

یعنی تحفه دلچسبی نیستی؟

ساکت شو ذهن لعنتی ... دست از سرم بردار ...

هستم .. نیستم ... ولم کن ...

...

... شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم ...

...

نکند يك جانی باشد!

عاشق کشتن زنهای جوان!؟

آخ! نکند من تقاس دختری را پس بدهم که به این مردك نارو زده است!

عجب مرگ احمقانه‌ای ...

نگران احمقانه بودنش هستی؟

نه!

من نگران خودم هستم ...

نگران جانم! جسمم! آبرویم! آینده ام! زندگی ام ...

می ترسم لعنتی ...

...

... شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم ...

...

آخ! خدایا مرسی ... مرسی ...

بالاخره رسیدیم به گاندی ...

کوچه‌های سمت راستش به گمانم همه بن بستند ...

نه! این یکی نبود ...

خوب نباشد!

توی این ترافیک و شلوغی که دختر نمی‌شود دزدید ...

...

... شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم ...

...

کله ام را می‌کنم بیرون پنجره و هاهاهاهاهاهاهاهاهاهاهاه!

بلند نفس می‌کشم ...

تمام شد دختر!!!!

لعنت به دختر بودنت ...

تمام شد ...

...

... شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم ...

...

پس امشب هم گذشت ...

وقت زنگ زدن است!

سلام خواهر!

صدای ضبط را کم می‌کند ...

کجایی؟ نزدیک ...

صدای ضبط را بلند می‌کند ...

نه بابا! پسر با شعوری است ...

حیوانی! چه فکرهای بدی درباره اش کردم ...

خدا مرا ببخشد ...

...

... شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم ...

...

راه پله‌های خانه را که بالا می‌رفتم ...

یادم افتاد خیلی وقت بود این آهنگ هاید را گوش نکرده بودم ...

انقدر حواسم به مزخرفات توی مخم بود که ...

آه! لعنتی!

چقدر عالی بود شب و ولگردی و شانه هایت را برای گریه کردن ...

نفرین به این شبهای زن بودن ...

...

راه توده ۱۸۹ ۱۱,۰۸,۲۰۰۸